

سلام

خدایا! به آقای بادِ مهربان بگو،
غمسه‌های بچه‌ها را
مثل ابرهای سیاه
ببرد پشت کوه‌های بلند!
دوستانِ خوب صفحه فر فر، سلام.
درسته که زندگی، بی مشکل و غم نمی‌شه ولی از
ته دل آرزو می‌کنم شادی‌ها و بازی‌ها و خنده‌های
از ته دلتون، اونقدر زیاد و پُررنگ باشه که غم‌های
کوچولو رو باد با خودش ببره. از تابستون گرم،
تعطیلی مدرسه‌ها، حمام با آب خنک، قاچ‌های
خوش رنگ هندوانه و بستنی یخی‌های خونگی،
حسابی لذت ببرید. راستی! چهارشنبه پیش
رو، تولد امام رضای رئوف، امام هشتم ما
مسلمون هاست. عیدتون مبارک، دلتون شاد،
لبتون خندون.



قصه

جشن تولد مهربون‌ترین امام



یکی بود، یکی نبود. یکی نبود.
روز از روزهای خوبِ خدا،
امیر کوچولو و دوستانش،
توی کوچه فوتبال بازی
می‌کردند که صدای اذان
مغرب از بلندگوهای
مسجد محل پخش شد.
درست همون موقع که
بچه‌ها و بزرگ‌ترهای
محله، آروم آروم به سمت
مسجد راه افتادند تا نماز
رو به جماعت بخونند، پدر
امیر با چند جعبه سیب
شسته شده از راه رسید.

بچه‌ها کمک کردند و جعبه‌ها رو به حیاط مسجد بردند. بعد، مثل هر سال
همین موقع، میز بزرگی کنار ورودی مسجد گذاشته شد، ظرف سیب‌ها رو
روی میز چیدند و دو طرف میز، دوتا گلدون قشنگ شمعدونی گذاشتند.
خانم دارابی، یکی از همسایه‌های محل، به کمک پسرش ظرف بزرگی از
شریت خنک آورد و گوشه میز گذاشت و چند ردیف لیوان کنارش گذاشت.
آقای توسلی، یکی دیگه از همسایه‌ها هم، چند جعبه بزرگ شیرینی و
تعدادی پیش‌دستی آورد. همین موقع، ریسه چراغ‌های رنگی که روز قبل
آویزون شده بود، روشن شد و همه صلوات فرستادند. نماز جماعت که تموم
شد، سرود قشنگی از بلندگوهای مسجد پخش شد. اهالی محل و به‌خصوص
بچه‌ها، حسابی خوشحال بودند، چون جشن بزرگ شروع شده بود. چه
جشنی؟ جشن تولد امام هشتم، امام رضای مهربون و بخشنده. اون شب،
وقتی امام جماعت مسجد از رفتارهای قشنگ امام رضاع (حرف می‌زد، همه
بچه‌ها و بزرگ‌ترها توی دلشون آرزو می‌کردند شبیه ایشون زندگی کنند.

قصه‌های پنج‌انگشت

شعر

صبح زود بود. پنج تا انگشت که روی یک دست زندگی
می‌کردند، از خواب بیدار شدند
اولی گفت: آهای آهای خبردار، دارم می‌رم به بازار
دومی گفت: پول که داری، زنبیل و کیسه بردار
سومی گفت: گوشت بخر و نون بخر، گوجه بادمجون بخر
چهارمی گفت: سبزی و شیر و میوه، کم بخر ارزون بخر
شست کپل داد زد و گفت:
نه نون و گوشت و رب‌خون، نه میوه نه بادمجون
شیرینی بخر باشکلات، بستنی و آب‌نبات...
شاعر: مصطفی رحماندوست



بستنی یخی

کار دستنی خوشمزه



چند نکته مهم:

*از بزرگ‌ترها خواهش کنید براتون قالب‌های درجه
یک بستنی، از فروشگاه‌های لوازم قنادی بخرن. چون
بستنی آماده شده، فقط از این قالب‌ها راحت جد می‌شه.
*قالب بستنی رو، حتما در طبقه اول فریزر که سردترین
نقطه‌ست، بذارید تا سریع خودش رو بگیره.
*می‌تونید مخلوط تون رو به جای قالب، توی ظرف
معمولی بریزید و وقتی یخ زد، از مامان خواهش کنید
بریزدش داخل مخلوط‌کن تا پوره بستنی داشته باشید.

باز تابستون، فصل نوش جان کردن انواع بستنی از
راه رسید. اگه شما هم عاشق بستنی هستید، می‌تونید
خودتون دست به کار بشید و درست کردن بستنی
یخی رو یاد بگیرید تا همیشه، توی فریزر بستنی داشته
باشید.

مواد لازم: هر میوه‌ای که توی یخچال هست، مثلاً موز،
هلسو، طالبی، شربت آلبالو، شربت توت‌فرنگی، شیر
یا حتی ماست شیرین. قالب بستنی، میوه‌ها رو خرد
می‌کنیم. شربت یا شیر و ماست رو، بهشون اضافه
می‌کنیم. مخلوط رو توی قالب بستنی می‌ریزیم و
می‌ذاریم توی فریزر تا خودش رو بگیره و بخوریمش.

از بازی‌های کودکان تا موفقیت‌های بزرگ

با سرگذشت آدم‌های موفق آشنا شویم

دور دنیا

«کارو» در ۱۴ شهریور ۱۳۲۸ در خانواده‌ای ارمنی در اصفهان به دنیا
اومد. از همون کودکی، بچه کنجکاو و جست‌وجوگری بود و به‌خصوص
در زمینه مکانیک و برق، حسابی خلاق و با استعداد بود. این روحیه‌ش،
وقتی بزرگ و بزرگ‌تر هم شد در وجودش موند و تبدیل به یکی از
پژوهشگران موفق سیستم‌های هوشمند و هوش مصنوعی در
ایران شد. او به دلیل فعالیت‌های آموزشی و تحقیقاتی‌ش در
زمینه علم رباتیک و هوش مصنوعی، در سال ۱۳۸۵ به عنوان
«چهره ماندگار» کشور مون شناخته شد. این روزها همه، پدر
علم رباتیک ایران رو می‌شناسند: کارولوکاس.



سلام امام خوبم

شعر

توی حرم، صبح زود
وقتی سپیده سر زد
سلام دادیم بابا
هر دو به سمت گنبد
کیوترقشنگی
به سمت گنبد زرد
مثل من و باباجون
فوری سرش رو خم کرد
جلوش نه ظرف آب بود
نه گندم و نه ارزن
شاید اونم به آقا
سلام می‌داد مثل من

شاعر: عفت زینلی

